



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره اول • بهار ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 4, No. 1, Spring 2021



نقش همدلی در درک و تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب

حسین دیبا*

doi: 10.22034/ETHICS.2021.49768.1433

چکیده

عدالت کیفری ناظر به معیارها و ضوابطی برای تحقق عدالت در فرایند مواجهه با جرم است. تحقق عدالت کیفری مطلوب در گرو پابندی به اصولی نظیر حفظ کرامت انسانی، اصلاح بزه‌کار، ترمیم آسیب‌های مادی و معنوی قربانیان و در نهایت، مشارکت‌جویی شهروندان در فرایندهای کیفری است تا بدین وسیله روابط انسانی مختل شده ترمیم و بازسازی شود. تحقق چنین اصولی منوط به عوامل متعددی و از جمله التزام به هنجارهای اخلاقی است. در این مقاله پس از تبیین ویژگی‌های عدالت کیفری مطلوب ماهیت و نقش همدلی به عنوان یکی از مهم‌ترین مهارت‌ها و خصائل اخلاقی که شرط لازم تحقق آن اصول کلی و التزام به آنها است، بررسی شده و نشان داده شده که چگونه همدلی از طریق ارتباط عمیق شناختی و عاطفی با موقعیت افرادی که هر یک به نوعی در پدیده بزه‌کاری درگیر شده‌اند، می‌تواند با گذر دادن انسان از خودگرایی و خودمحوری که مانعی اساسی برای تحقق اصول مذکور است، زمینه توجه به نیازهای دیگران را در پدیده کیفری فراهم آورده تا اصول عدالت کیفری مطلوب و به تبع آن تسهیل اموری نظیر جبران خسارات معنوی و مادی وارده به افراد، آگاه ساختن بزه‌کار نسبت به این آسیب‌ها، پشیمان ساختن او از تکرار وقایع مشابه و ایجاد سازگاری اجتماعی، قابل دسترسی شود.

کلیدواژه‌ها

عدالت کیفری، همدلی، بزه‌کاری، مشارکت‌جویی، کرامت.

* استادیار گروه تربیت اخلاقی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. | hoseindiba@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۷ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

مقدمه

زیست اجتماعی لازمه اجتناب‌ناپذیر حیات انسانی است و تحقق مطلوب چنین قالبی از زندگی منوط به ضابطه مند بودن روابطی است که این ضوابط بر اساس معیارها و موازین قابل قبول عقلانی و اخلاقی شکل می‌گیرد و افراد جامعه نیز متعهد به رعایت این ضوابط در روابط اجتماعی خود می‌شوند، اما عملاً آنچه در واقعیت عینی تحقق می‌یابد لزوماً چنین نیست و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان در زندگی به جهت طبیعت خودگرای او همواره متأثر از اقتضانات دیگری نظیر جلب حداکثری منافع به سوی خود است که اگر چنین رفتارهایی با انتخاب‌های غیر اخلاقی همراه شود، منجر به نقض حقوق دیگران می‌شود.

تاریخ زندگی بشر، خالی از جرم و جنایت نبوده است. همواره در طول تاریخ افرادی از پایبندی نسبت به موازین و معیارهای مذکور امتناع ورزیده‌اند که نتیجه طبیعی این هنجارشکنی‌ها، مقابله جامعه با آن بوده و برخورد با این سرکشی‌ها و بازگرداندن نظم، قانون و اخلاق به جامعه به وسیله کیفر دادن شخص مجرم تحقق یافته و اصولاً همان‌گونه که روابط اجتماعی بر اساس ضوابط عقلانی و اخلاقی شکل می‌گیرد؛ این واکنش‌های کیفری نیز باید طبق موازین عقلانی و اخلاقی توسط جامعه و نظام قضایی انجام پذیرد که از آن به «عدالت کیفری» تعبیر می‌شود. از نگاه دینی نیز اقامه قسط و عدل در همه حوزه‌ها و از جمله نظام کیفری از اهداف اصلی رسالت پیامبران بوده است و اگر چه اصطلاح «عدالت کیفری» در متون دینی نیامده، اما محتوا و مفهوم آن به روشنی از توصیه‌ها و نوع احکام قضایی و کیفری در قرآن، روایات و سیره عملی اولیاء دین به روشنی قابل دریافت است. وجود احکام کیفری مختلف در آموزه‌های قرآنی و روایی به همراه توصیه‌های فراوان قرآنی و روایی در زمینه بایسته‌های قضایی در فرایندهای حقوقی، همگی زمینه هر گونه تردید در مورد وجود یک نظام خاص و شکل گرفته در حوزه عدالت کیفری در اسلام را برطرف می‌کند (جعفری، ۱۳۹۲). چنین نظامی در یک ارتباط سیستمی با آموزه‌های اعتقادی و اخلاقی اسلام، عملاً زمینه‌های لازم برای پایبندی مسلمانان نسبت به اجرا و تحقق عدالت کیفری فراهم را می‌آورد.

بر اساس آنچه بیان شد، نظام کیفری ضامن برقراری نظم اجتماعی است و اگر چنین فرایندی خود عملاً خروج از ضوابط و تنظیمات منطبق بر عدالت کیفری باشد، آنچه قرار بود عامل تثبیت و نظم‌بخشی امور اجتماع باشد خود علتی برای افول ارزش‌ها و کاستن از انسجام اجتماعی می‌شود. از این رو، هر نظامی - در جهت تأمین و ایجاد سعادت جامعه - وظیفه دارد زمینه‌های لازم برای پایبندی شهروندان و نظام قضایی به عدالت کیفری مطلوب را فراهم کند. از مهم‌ترین



این عوامل پایبندی به هنجارهای اخلاقی از سوی کسانی است که به نوعی در پدیده بزه‌کاری درگیر شده‌اند. هدف این مقاله، بررسی نقش اساسی و مهم همدلی به عنوان یک ارزش و هنجار اخلاقی در تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب در جامعه است. روش این تحقیق، بررسی شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب و نیز ویژگی‌های خصلت اخلاقی همدلی بر اساس منابع مکتوب معتبر در حوزه عدالت کیفری و روان‌شناسی اخلاق و سپس تبیین نقش همدلی در درک و تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب است. رشد همدلی به عنوان یک شرط اجتناب‌ناپذیر برای تحقق و ادراک عدالت کیفری مطلوب، خود مرهون عوامل و زمینه‌های متعدد و متنوعی است که بخشی از آن توسط خود فرد و بخش مهم‌تر آن توسط نهادهای اجتماعی نظیر خانواده، نظام آموزشی و نهادهای حاکمیتی تأمین می‌شود. در جوامعی که احساس همدلی، اعتماد عمومی، مهرورزی و دیگر عواطف انسانی در افراد آن جامعه به شکل مطلوبی رشد کرده باشد، زمینه مناسب‌تری برای تحقق ادراک و احساس مطلوب از عدالت کیفری تحقق خواهد داشت. شهروند غیر همدل و نامهربان، نمی‌تواند قضاوت صحیحی نسبت به نحوه مواجهه مناسب با جرم داشته باشد، چنین شهروندی در نقش فعالان نظام قضایی یا تأثیرگذار در قالب یکی از افراد جامعه به احتمال زیاد بیش از آنکه متأثر از منافع درازمدت و جمعی و اصلاح مجرم و جبران اصولی و اساسی آسیب‌های فرد بزه‌دیده باشد، تحت تأثیر نیازهای کوتاه‌مدت و فردی و ارضا و اطفای حس انتقام‌جویی خویش است.

ارتباط همدلی با عدالت کیفری در دو عرصه قابل بررسی است: نخست، در درک و تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب و دیگری در تسهیل ساز و کارهایی که به تحقق این اصول منجر می‌شود. پرسش اصلی در این مقاله آن است که همدلی چگونه در درک و تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب نقش آفرینی می‌کند.

مفهوم عدالت کیفری

واژه «عدالت» در ترکیب «عدالت کیفری» به معنای دادگری، درستی و عدم جور است و در فرهنگ لغات، غالباً به معنای مساوات و برابری گرفته شده (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۶) و در مواردی به معنای راست و موزون (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۴۱۴) آمده است. واژه عدالت، در حوزه علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی، عمدتاً در معانی خاصی به کار می‌رود که ناظر به دو امر است که ارسطو در کتاب مشهور خویش (اخلاق نیکوماخوس) به آنها اشاره کرده است. او عدالت را



به دو بخش تقسیم کرده است: (۱) عدالت توزیعی؛ (۲) عدالت کیفری. امروزه از آنچه که تقسیم عدالت کیفری قرار می‌گیرد، به عدالت اجتماعی^۳ تعبیر می‌شود که تعبیری عام‌تر است، ولی در وجوه فراوانی با عدالت توزیعی اشتراک دارد. عدالت توزیعی یا اجتماعی ناظر به اصول حاکم بر توزیع عادلانه منافع و مسئولیت‌های اجتماعی در حوزه امور مادی نظیر توزیع مواد غذایی، مراقبت‌های بهداشتی، تهیه سرپناه، درآمد و ثروت و غیر این موارد نظیر حق رأی و آزادی بیان است (واعظی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱). در مقابل، اصطلاح عدالت کیفری^۴ نظام اجرای قانون است که در تعقیب جرم شامل مراحل نظیر دستگیری، تعقیب، دفاع، تعیین مجازات و اعمال کیفر علیه اشخاصی که متهم یا محکوم به ارتکاب جرایم کیفری شده‌اند، می‌شود (Siegel, & Senna, 2008, p. 8). همچنین در تعریف این مفهوم گاه بر عنصر تناسب مجازات با جرم تأکید می‌شود؛ چنان‌که در تعریف عدالت کیفری - از برنارد بورک نقل شده است که عدالت کیفری، مقایسه زیان‌های وارد بر جامعه با خطای اخلاقی یا قابلیت سرزنش مرتکب و تعیین میزان کیفر و اجرای آن است (طارمی، ۱۳۸۸). در تعریفی جامع گفته شده است که «عدالت کیفری با مجموعه عملکردهای ثابت و نظام‌های سازمانی که برای تحدید و نظم‌بخشی اعمال شهروندان و پایدار کردن کنترل‌های اجتماعی و پیش‌گیری از جرم و اجرای ضمانت‌ها و بازپروری مجرمان و حمایت از شهروندان، وجود دارند، شکل می‌گیرد» (77, p. Rutherford, 2001). این اصطلاح، به شکل گسترده‌تری در دهه ۱۹۲۰ میلادی - در منابع حقوقی و فلسفی انگلیس - به کار گرفته شد (نجفی ابراندآبادی، ۱۳۷۷، ص ۵۲). به عقیده برخی، عدالت جنایی مترادف با عدالت کیفری است و بسته به آنکه تأکید بیشتر بر جرم باشد و یا کیفر استعمال آنها متفاوت می‌شود. در این میان، کشورهای مبتنی بر سیستم رومی- ژرمنی (حقوق نوشته) مثل فرانسه و آلمان، به جای عدالت کیفری از اصطلاح «سیاست جنایی» استفاده می‌کنند. در فرهنگ حقوقی ایران، اصطلاح عدالت کیفری یا عدالت جنایی در دهه‌های اخیر از طریق منابع ترجمه‌ای و سپس تألیفی وارد شده است (نجفی ابراندآبادی، ۱۳۷۷، ص ۵۲).

دیدگاه‌ها در مورد عدالت کیفری

حدود سی هزار سال پیش، انسان‌های اولیه با استفاده از روش‌هایی که با روش‌های امروزی

1. distributive justice
 2. criminal Justice
 3. social justice
 4. criminal Justice

متفاوت بوده است به رسیدگی به جرائم و حلّ و فصل مسائل جزائی و اجرای عدالت اقدام می‌کرده‌اند، اما به عقیده برخی از صاحب‌نظران، مقررات کیفری و به عبارتی، حقوق کیفری در جوامع بشری به شکل خاص بیش از چهارهزار سال قدمت ندارد (Hoebel, 1954, p. 80). در دوره‌های اولیه، یکی از متداول‌ترین روش‌ها گرفتن انتقام بوده است که آن هم با شکل‌گیری قبائل در قالب حدود و ضوابطی خاص اجرایی می‌شد. این روش بر اساس منطق خاص خود قالب سزاهمی و جبران خسارت و رضایت را به دنبال آورد (توفیل میک، ۱۳۷۳). با شکل‌گیری حکومت‌ها، گروه‌های کوچک تضعیف شدند و رسیدگی به جرائم نیز از اختیار آنها خارج شد و یک فرایند تدریجی در واگذاری رسیدگی شکلی و ماهوی جرم به دولت‌ها شکل گرفت. در مرحله نخست، مجازات‌ها از حالت انتقام خارج و در تحت نظم و قانون در آمد، ولی همچنان تعقیب و مجازات به عهده افراد بود (فیض، ۱۳۹۰، ص ۲۱). در مرحله بعدی، افزون بر پیش‌بینی جرائم در مجموعه‌های قانونی و محدود کردن اختیارات رئیس گروه و قبیله و لزوم رجوع به حاکم و منع انتقام شخصی، قاضی و سیستم دادگستری از اختیارات وسیع‌تری برخوردار شدند و تعقیب و مجازات نیز به طریق متمرکز و از طرف حاکمیت انجام می‌گرفت (ولیدی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۶). این تحوّل، امروزه در یک قالب منسجم و جاافتاده در تمامی نظام‌های حقوقی حضور جدی دارد، یعنی مقررات در قالب قواعد آمره از سوی هیئت حاکمه تنظیم و اجرا می‌شوند (امیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۲).

رویکردهای متنوعی در باب عدالت کیفری وجود دارد؛ پدیدار شدن این رویکردها نظیر دیگر رخدادهای اجتماعی در بستری تاریخی تحقّق و به تدریج تکامل یافته و از پختگی لازم به لحاظ نظری، علمی و اجرایی برخوردار شده است. برای بررسی تحولات در زمینه سیاست‌های کیفری در دوره معاصر، لازم است تغییرات اساسی که از قرن هجدهم به بعد آغاز شد، تجزیه و تحلیل شود. از آن زمان تا کنون سه دوره کاملاً مجزاً قابل تشخیص است که در هر یک، از منظری خاص به مسئله جرم و مجازات توجه شده است و در ادامه، به توضیح آنها پرداخته خواهد شد. در این نوشتار، ضمن بیان این رویکردها، شاخصه‌های رویکرد مطلوب در عدالت کیفری بیان شده و سپس به تأثیرگذاری رشد اخلاقی در قالب همدلی در تحقّق این شاخصه‌ها خواهیم پرداخت.

الف) عدالت کیفری سزاده

عدالت کیفری سزاده، نخستین رویکردی است که به صورت عام مورد توجه جوامع



قرار گرفته است. اگر چه - متأثر از دوره باستان - محور اصلی در مجازات در این رویکرد توجه به انتقام و سزادهی بوده، اما برخی مدافعان این دیدگاه - نظیر سزار بکاریا - بر این باور بوده‌اند که هدف کیفر جز آن نیست که بزه‌کار را از زیان رساندن دوباره به شهروندان باز دارد و دیگران را نیز از پیروی در این راه بازگرداند و از این رو، یک مجازات عادلانه باید با درجات تمایل به جرم تناسب داشته باشد تا برای بازدارندگی از ارتکاب جرم کافی تلقی شود (Cesar, 1964, pp. 47-48).

امروز نیز طرفداران رویکرد سزادهنده بر این باورند که حتمیت و قطعیت مجازات و سرعت اجرای آن جنبه بازدارندگی را افزایش می‌دهد، یعنی از یک طرف بزه‌کاران بالقوه را مرعوب کرده و آنها را از ارتکاب جرم منصرف می‌کند و از سوی دیگر، نتایج مادی - روانی لذت‌بخشی که ارتکاب جرم برای بزه‌کاران به بار می‌آورد، از طریق رنج و عذاب مجازات خنثی شده و انگیزه ارتکاب جرم را سلب می‌کند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳، ص ۱۲). به رغم تأکید بر مجازات در این رویکرد، اصولی همچون برابری همه در برابر قانون، توجه به مسئولیت‌پذیری، اصالت نیک‌بودن انسان‌ها، لحاظ صرف عمل مجرمانه، قانون‌مندی جرائم در قالب گداهای حقوقی نیز مورد توجه جدی بوده است. چنین رویکردی در عدالت کیفری اگر چه نقاط قوت فراوانی دارد، اما در عمل به جهت تأکید بر حتمیت^۱ و شدت^۲ جزا و تمرکز بر بازدارندگی خاص^۳ و بازدارندگی عام^۴ مجازات‌های خشن، پست و تحقیرکننده، چنان اوج گرفت که زمینه جدی نقادی این رویکرد فراهم شد. مهم‌ترین نقدهایی که بر رویکرد سزادهی وارد شده، عبارتند از:

۱. ناتوانی در نیل به دو هدف اصلاح مجرمان و پیشگیری از جرم؛
۲. ضعف در پاسخ‌گو کردن بزه‌کار، به طریق معنادار؛
۳. عدم کارایی در ارائه پاسخ مفید و مناسب به نیازهای بزه‌دیدگان؛
۴. تأکید انحصاری بر مجازات و عدم بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیگر برای تنبّه و بازدارندگی؛
۵. اعتماد بر کنترل حاکمیتی به جای کنترل اجتماعی غیر رسمی (هورد، ۱۳۸۳، ص ۶۳).

این رویکرد، افزون بر مشکلات پیش‌گفته، در مقام اجرا و کارکرد نیز با مشکلات عدیده‌ای نظیر تراکم کار دادگاه‌ها، تورم جمعیت کیفری و به تبع آن، تضعیف کارکرد بالینی، دیوان‌سالاری

1. certainty
 2. severity
 3. deterrence Specific
 4. genera deterrence

قضایی روبه رو بوده است. مجموع این مشکلات سبب شکل‌گیری رویکرد دومی به عدالت کیفری در اوایل قرن بیستم شد که به جای تمرکز بر جرم و مجازات، بر مجرم و بازپروری او تأکید داشت.

ب) عدالت کیفری مبتنی بر اصلاح و تربیت^۱

در دوره حاکمیت «مکتب سزادهی» - به جهت تمرکز بر جرم و مجازات - نقش دولت‌ها به شدت پُررنگ شد و نقش بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه در فرایند کیفری در کنار اقتدارگرایی حاکمیت، به حاشیه رفت و ظرفیت‌ها و نیازهای آنها مورد توجه قرار نگرفت. مُجرم از آن رو فراموش شده بود که با تمرکز بیش از حد بر جزا صرفاً به جنبهٔ بازدارندگی او از ارتکاب دوباره جرم، آن هم در قالبی ناکارآمد، پرداخته شده بود و این روند، ندامت واقعی در او ایجاد نمی‌کرد و برای چگونگی بازگشت او به اجتماع نیز راهکاری دیده نشده بود. بزه‌دیده نیز از توجه و دیده پنهان مانده بود؛ زیرا در بسیاری موارد، در پایان فرایند دادرسی کیفری، حس انتقام‌جویی و خصومت همچنان در بزه‌دیده باقی مانده و او به رغم تحمل آسیب و رنج، تنها به عنوان یک شاهد و دلیل برای اثبات یا نفی جرم نقش داشت و گاه حتی از سوی وکلای مُجرم به تحریف حقیقت متهم می‌شد. این موارد و مشکلاتی که پیش از این مطرح شد، سبب پدید آمدن رویکردی جدید با عنوان «اصلاح و تربیت» در عدالت کیفری شد.

در این رویکرد بیش از آنکه به بزه توجه شود، بزه‌کار مورد توجه قرار گرفت و به جای آن که در معیار عدالت کیفری صرفاً به تناسب میان جرم و مجازات اعتنا شود، به تعیین بهترین اقدام کیفری، تأمین و تربیتی - با توجه به شخصیت بزه‌کار و ویژگی‌های اخلاقی و روانی او - توجه شد و اصلاح و تربیت^۲ به عنوان حکمت و فلسفهٔ اصلی مجازات تلقی گردید. اگر در دیدگاه «سزادهی»، جرم محور اصلی در تعیین مجازات بود، در این رویکرد به جرم ارتكابی تنها به منزلهٔ اماره و نشانه‌ای برای پی بردن به حالات مُجرمانهٔ شخص مُجرم نظر می‌شود تا ملاحظه گردد که میزان و نوع حالت خطرناک یا حالت آسیبی مرتکب در چه حد و اندازه‌ای است (فیلزولا، ۱۳۷۹، ص ۹). این رویکرد به جرم و مجرم تا حدود چهار دهه پیش وجه شاخص مطالعات و

1. rehabilitative Justice
2. corrections





تحقیقات جرم‌شناختی بوده است.

به رغم همه نقاط قوت رویکرد «اصلاحی و تربیتی»، از سال ۱۹۷۵ به تدریج، مشکلات مدل «بازپروری» آشکار شد. تحقیقاتی - در سال ۱۹۷۴ میلادی - توسط گروهی از محققان در نیویورک، از جمله داگلاس لیپتون^۱ رابرت مارتینسون^۲ جودیت ویکس^۳ انجام شد و میزان تأثیر تدابیر بازپرورانه در ایالت نیویورک بررسی شد و در نهایت، چنین اعلام گردید که این برنامه‌ها بجز استثنائات ناچیز و جزئی، هیچ‌گونه تأثیر قابل توجهی بر پیش‌گیری از تکرار جرم نداشته‌اند و الگوی بازپروری در پیش‌گیری از تکرار جرم چندان کامیاب نبوده است (غلامی، ۱۳۸۷، ص ۹؛ شاملو، ۱۳۹۴، ص ۲۱۸). افزون بر بررسی‌های میدانی و چالش‌های عملی که فرا روی این رویکرد وجود داشت، نقدهای جدی نظری و فلسفی بسیاری بر این رویکرد وارد گردید. از جمله این نقد پرادل که می‌گفت ساز و کار رویکرد «اصلاحی - تربیتی» به جهت بسط ید قاضی و نظام قضایی و اختیارات گسترده ایشان برای اتخاذ هر اقدامی که روان‌شناسان و مددکاران اجتماعی برای درمان بزه‌کار لازم می‌دانند، آزادی‌های فردی را دچار اختلال می‌کند و برای مدت نامعلومی شخص را دچار محرومیت در حفظ حریم خصوصی و اسرار شخصی و آزادی فکر می‌سازد. (پرادل، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹).

یکی از مهم‌ترین مشکلات رویکرد سزاده که رویکرد اصلاحی - تربیتی وعده اصلاح آنها را داده بود و تحقق پیدا نکرده بود، ارضای ذهنی و روحی - روانی بزه‌کار و بزه‌دیده در فرایند دادرسی بود. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، فرایند مجازات باید به‌گونه‌ای باشد که حس انتقام و کینه در بزه‌دیده التیام یابد و در بزه‌کار نیز ندامت واقعی ایجاد شود. این در حالی است که با سیستم اصلاحی، حس انتقام و کینه در بزه‌دیده التیام نیافته و از سوی دیگر، بزه‌کار صرفاً با فرایندهای بازپروری در جریان صدماتی که بر بزه‌دیده وارد کرده است قرار نمی‌گیرد و ندامت واقعی در او صرفاً با مجازات‌هایی نظیر زندان ایجاد نمی‌شود.

مجموعه چالش‌های عملی و نظری فراروی «رویکرد اصلاح و تربیت» به همراه بحران‌های اقتصادی دهه هشتاد میلادی، تاب و توان را از رویکرد پرهزینه اصلاح و تربیت ربوده بود، اما مشکل اساسی همچنان عدم کامیابی این رویکرد در دسترسی به اهداف خود بود.

1. Douglas Lipton
2. Robert Martinson
3. Judith Wilks

عدالت ترمیمی^۱ و شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب

در مجموع، از دو رویکرد پیش‌گفته (رویکرد «سزادهی» و رویکرد «اصلاحی-تربیتی») با تعبیر «عدالت کیفری کلاسیک و سنتی» یاد می‌شود. مشکلات ذکر شده در عدالت کلاسیک، سبب شد تا در دهه هشتاد، رویکردی جامع‌تر در قالب دیدگاه ترمیمی شکل گیرد. رویکرد ترمیمی، مهم‌ترین رویکردی است که تلاش جدی برای طراحی یک نظام جامع که مشکلات نظام عدالت کیفری سنتی - اعم از سزاده و اصلاحی - را نداشته باشد، آغاز کرده است. «عدالت ترمیمی» با زمینه‌های پیش‌گفته در مورد مشکلات رویکردهای دیگر، در ابتدای هزاره سوم به گفتمان غالب تبدیل شده است. البته، باید توجه داشت که «عدالت ترمیمی» در تقابل با «عدالت سزاده» است و نه تنها با «رویکرد اصلاح و تربیت» تقابلی ندارد، بلکه تا اندازه‌ای با آن همسو نیز هست و در عین حال، از جامعیت بیشتری برخوردار است (هژبرالساداتی، ۱۳۹۳، ص ۲۷). درباره چرایی جامعیت این رویکرد نسبت به دیدگاه اصلاح و تربیت، باید گفت که اگر چه رویکرد اصلاح و تربیت رویکردی اخلاقی-انسانی به مجرم و مجازات داشت، اما از همین لحاظ، یعنی جبهه‌های اخلاقی و انسانی، به صورت جامع همه اطراف مسئله بزه‌کاری را مورد توجه قرار نمی‌داد و در نتیجه، آثار اخلاقی کاملاً مطلوبی برای جامعه، بزه‌کار و بزه‌دیده به ثمر نمی‌نشانند.

«هوارد زهر» - در تعریف «عدالت ترمیمی» - می‌گوید: عدالت ترمیمی فرایندی است که در آن تلاش می‌شود تا حد امکان همه کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند، به طریق جمعی درگیر شوند تا نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها، نیازها و تعهدات جهت التیام بخشیدن و بهبود امور به اندازه‌ای که ممکن است، اقدام نمایند (زهر، ۱۳۸۳، ص ۴۲). در مقام مقایسه عدالت کیفری سزاده با عدالت ترمیمی، گفته شده که در عدالت ترمیمی، بزه ایراد خسارت و ضرر به بزه‌دیده و جامعه محلی است و نه صرفاً تجاوز به قانون و لطمه به ارزش‌های اساسی جامعه. هدف در عدالت کیفری سزاده، احراز مجرمیت بزه‌کار و سپس کیفر و روبه‌رو کردن او با عمل ارتكابی بر اساس قانون است، اما هدف عدالت ترمیمی مداوای بزه‌دیده، مسئول و پاسخ‌گو کردن بزه‌کار و ترمیم و جبران خسارت است. در عدالت کیفری غیر ترمیمی، نقش بزه‌دیده و بزه‌کار نقشی انفعالی و ثانوی است، اما در عدالت ترمیمی، نقشی فعال، ضروری

1. restorative justice





و اساسی دارند. در عدالت کیفری سنتی، نقش جامعه محلی تقریباً هیچ است و در نهایت، به صورت شاهدهی منفعل عمل می‌کند، اما در عدالت ترمیمی، جامعه محلی در حمایت از بزه‌دیده و کمک به بزه‌کار برای جبران خسارت و زیان وارد شده و بازپذیرسازی اجتماعی، بسیار فعال ظاهر می‌شود. در عدالت کیفری سنتی، جبران و ترمیم خسارت وارد شده، به ندرت صورت می‌گیرد و پیچیده است، اما در عدالت ترمیمی، ترمیم هدف اولیه، مهم، و دارای حق تقدم است. در عدالت کیفری سنتی، مسئولیت تنها با دولت و صاحبان مشاغل است که مستقیماً با جرم ارتكابی مرتبط نیستند، اما در عدالت ترمیمی جامعه و شبکه محلی و گروهی، تحت نظارت دولت مداخله دارند.

اندیشه‌های مربوط به عدالت ترمیمی گرچه در واپسین دهه‌های قرن بیستم شکل گرفت، اما بسیاری از راهکارهای پیشنهادی و اهداف آن در نظام‌های قضایی کهن و به‌ویژه در نظام قضایی اسلام قابل رهگیری است که شاید دلیل این اصالت را بتوان در وجهه اخلاقی این رویکرد جست‌وجو کرد. جان بریث ویت که از پرآوازه‌ترین محققان در زمینه عدالت ترمیمی است، می‌گوید: «تاکنون هیچ فرهنگی را نیافته‌ام که برخی از سنت‌های ریشه‌دار عدالت ترمیمی را در خود نداشته باشد» (بریث ویت، ۱۳۸۵، ص ۵۵۱-۵۵۳). بر اساس برخی شواهد تاریخی، در دوره‌هایی از تاریخ، مراجعه به حاکمیت برای جرم‌های ارتكابی، هنجار مطلوبی نبوده است. همچنین «زهر» که خود از نظریه‌پردازان عدالت ترمیمی است در این زمینه می‌نویسد:

فهم این نکته بسیار سخت است که بدانیم تلقی کنونی ما از جرم که آن را بسیار قوی و فوق‌العاده منطقی تلقی می‌کنیم، تنها در چند قرن اخیر به وجود آمده است. ما همواره عدالت را به این ترتیب اجرا نمی‌کردیم، بلکه به جای آن، عدالت مبتنی بر فهم جامعه را حاکم کرده بودیم. در بخش بزرگی از تاریخ برای اجرای عدالت در غرب، روش‌های غیر حقوقی و غیر قضایی در حل و فصل دعاوی مورد استفاده قرار می‌گرفت. مردم به طور سنتی از مراجعه به دولت برای دادخواهی بیزار بودند؛ حتی زمانی که دولت چنین نقشی را برای خود ادعا کرد، در واقع، لکه ننگ بزرگ‌تر از تحمل جرم و بزه‌دیدگی آن بود که از دولت تقاضای تعقیب بزه‌کار و اجرای عدالت کنند (غلامی، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

«عدالت ترمیمی» ناظر به مجموعه سیاست‌ها، راهبردها و تکنیک‌هایی است که سعی می‌کند - به صورت جامع - همه خسارت‌های ناشی از جرم را جبران کرده و تا حد امکان از وقوع جرم پیش‌گیری نماید و این دقیقاً همان چیزی است که از عدالت کیفری انتظار می‌رود. در زمینه

کارکردهای عدالت ترمیمی، به نکات زیر می‌توان اشاره کرد.

۱. عدالت ترمیمی با مشارکت‌جویی از مردم سبب می‌شود که عدالت به میان و نزدیک مردم برود تا دستیابی سریع به راه‌حل اختلاف کیفری میسر شده و از فرایند پیچیده و پرهزینه قضایی رسمی اجتناب شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳، ص ۶).
۲. برای پیش‌گیری از جرم از طریق مکانیزم‌های شرمساری بازگرداننده،^۱ رویه‌های آئین دادرسی منصفانه، کاهش حس نافرمانی و لجبازی در مقابل ضمانت‌های اجرایی و بازتعریف فرد در گروه‌های بهنجار، بسیار کارآمدتر عمل می‌کند.
۴. با مشارکت‌جویی، مردم‌سالاری را گسترش می‌دهد و عدالت افقی است؛ نه دولتی که از بالا به پایین است (بریث ویت، ۱۳۸۵، ص ۵۳۶-۵۳۳).
۵. با ایجاد ملاقات بین بزه‌کار و بزه‌دیده، از طریق مکانیزم‌های مواجهه و کنفرانس، اضطراب‌ها و ترس بزه‌دیده کاسته می‌شود و در او حس گذشت تقویت می‌شود.
۶. آثار تربیتی آن از طریق آگاه‌سازی عمیق بزه‌کار به نتایج عمل بزه‌کارانه خود با مشاهده عینی نتایج خواسته یا ناخواسته اقدامات، فراوان است.
۷. به‌جای تمرکز و انحصار در کیفرهایی نظیر زندان در روش‌های کیفردهی با استفاده از ترمیم خسارت بزه‌دیده و جامعه، عذرخواهی، جزای نقدی روزانه، تعلیق مراقبتی و خدمات عام المنفعه، از تنوع و انعطاف برخوردار است (ساریخانی، ۱۳۹۱، ص ۵۳).
۸. از طریق مراعات جنبه‌های انسانی و ویژگی‌های شخصیتی هر فرد و مسئولیت‌پذیری آزادانه و کنترل شرایط مواجهه با بزه‌کار به گونه‌ای که این مواجهه حداقل تأثیر را بر زندگی خانواده و نزدیکان بزه‌کار داشته باشد، توجه سازنده به بزه‌کار دارد (عبادالهیان، ۱۳۹۵، ص ۴۵).

ماهیت همدلی

پس از بیان شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب - در بخش دوم مقاله - به تبیین ارتباط و تأثیر همدلی در درک و تحقق این شاخصه‌ها خواهیم پرداخت. برای تبیین این ارتباط نخست لازم است ماهیت همدلی و انواع آن مورد بررسی قرار گیرد. در فرهنگ‌های فارسی، واژه «همدلی» به وفاق و یکدلی (دهخدا) و واژه «همدل» به دارا بودن یک رأی و اندیشه و نیز متفق و متحد معنا

1. reintegrative shaming





شده است (فرهنگ معین). شاید بتوان گفت نزدیک‌ترین واژه به «همدلی» - در زبان عربی و فرهنگ اسلامی - واژه «مواسات» است که اگر از ماده «أسو» باشد، به معنای مساوی قرار دادن کسی در مال خود است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۹۹) و اگر از ماده «وسی» باشد، معنایی عام تر دارد و به معنای همدلی و یاری رساندن است؛ «وَأَسَى الرَّجُلُ؛ او را دلداری و تسلی داد و کمک کرد» (افرام بستانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴). در روایات نیز به تبع این دو معنا، «مواسات» گاه در معنایی عام و نه تنها ناظر به مساعدت مالی آمده است؛ نظیر «مُؤَاَسَاةُ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (استرآبادی، ۱۳۹۸، ص ۷۷) و گاه بر خصوص اتفاق نظیر «مُؤَاَسَاةُ الْأَخِ فِي الْمَالِ» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۳۵). از همدلی در زبان انگلیسی با واژه «empathy» تعبیر می‌شود که در معنای اصطلاحی خود بر جنبه‌ای خاص، یعنی توانایی درک احساس و فکر دیگران تأکید دارد؛ به این معنا که فرد بتواند خود را جای دیگری بگذارد و دنیا را از چشم او ببیند (Hoffman, 2000, p. 4). در دهه‌های اخیر، مفهوم «همدلی» به عنوان یک مفهوم کلیدی در مباحث رشد اخلاقی و روان‌شناسی اخلاق مطرح شده و تحقیقات گسترده‌ای تا کنون درباره آن در این حوزه دانشی انجام پذیرفته است که مهم‌ترین آنها متعلق به مارتین هافمن^۱ و دنیل باتسون^۲ است. البته، مفهوم «همدلی» پیش از این دو محقق نیز در بسیاری دیدگاه‌ها در روان‌شناسی اخلاق، مورد توجه قرار گرفته بود؛ برای مثال، لارنس کلبرگ - از پیشگامان مباحث رشد اخلاقی - مفهوم «اتخاذ دیدگاه دیگری»^۳ را که امری ملازم با همدلی است، مورد توجه قرار داده و آن را یکی از عوامل مهم رشد اخلاقی می‌داند.

یکی از مباحث مهم پیرامون ماهیت «همدلی» آن است سهم جنبه‌های شناختی و عاطفی در شکل‌گیری همدلی است. جنبه انفعال عاطفی انسان‌ها در پدیده همدلی، امری روشن و بدیهی است که هر انسانی تجربه شهودی آن را دارد، اما این که سهم و کارکرد جنبه شناختی در همدلی چیست، محل گفت‌وگوهای فراوانی قرار گرفته است. در همدلی، عناصر شناختی مهمی نظیر «اتخاذ دیدگاه دیگری» یا «اتخاذ نقش»^۴ که ناظر به ذهن‌خوانی شخص همدل نسبت به فرد مورد همدلی در همدلی حضوری جدی دارد. این دو مفهوم، از توانایی خاصی در شخص همدل حکایت دارند که مشاهده‌گر بخشی از پریشانی شخص مورد همدلی یا قربانی را به گونه‌ای تصور می‌کند که اگر خودش در چنان موقعیتی می‌بود، چه احساسی می‌داشت

1. Hoffman
2. Batson
3. perspective-taking
4. role taking

(متمركز بر خود) یا بر اساس شناختی که دربارهٔ قربانی یا کسانی شبیه قربانی مانند سین، جنسیت، فرهنگ دارد، تصور می‌کند، آنها در چنان موقعیتی چه احساسی دارند (متمركز بر دیگری) یا تلفیقی از هر دو؛ اتخاذ نقش و اتخاذ دیدگاه دیگری که نقشی اساسی در همدلی دارند، با قصد و تلاش شناختی اتفاق می‌افتند و بر این اساس، باید پذیرفت که عنصر شناختی - افزون بر عنصر عاطفی - نقشی اساسی در تحقق همدلی بازی می‌کند. حضور همین جنبهٔ شناختی در همدلی است که شخص را قادر می‌سازد تا حتی دربارهٔ اشخاصی که غایب هستند نیز همدلی داشته باشد. توضیح مطلب آن که در همدلی عاطفی حضور و مشاهده مشاهده‌گر تأثیر فراوانی دارد، اما رشد شناختی، افراد را قادر می‌سازد تا در غیاب افراد و حوادث تصویرسازی و بازنمایی صورت دهند و همین جنبه‌های بازنمایی شده می‌تواند عواطف را برانگیزد و از این‌رو، برای همدلی مشاهده‌کننده با قربانی نیاز به مشاهدهٔ واقعه و حضور قربانی نیست، بلکه با تصور و تأمل بر جوانب حادثه، همدلی می‌تواند برانگیخته شود. وقتی محرومیت‌های دیگران مطالعه می‌شود یا دربارهٔ مسائل اقتصادی یا سیاسی بحث یا استدلال می‌کنید، زمینه‌های شناختی همدلی فراهم می‌آید.

همچنین نقش جنبهٔ شناختی در تحقق همدلی از این منظر قابل تأمل است که شخص همدل زندگی اشخاص دیگر را در قاب بزرگ‌تری به لحاظ زمان و مکان و شرایط تصور می‌کند. این بازنمایی ذهنی کلان‌تر از گرفتاری دیگران که شامل سطح پریشانی یا محرومیت رایج هر روزه دیگری، فرصت‌های دسترس شخص یا فرصت‌های فوت شده است، دورنمایی از آینده ترسیم می‌کند. در چنین شرایطی، شخص شروع به ادراک این می‌کند که احساس لذت، خشم، ناراحتی، ترس و عزت نفس پایین اشخاص نه تنها در موقعیت حاضر، بلکه در بافتی از الگویی بزرگ‌تر از تجربهٔ زندگی است. در نتیجه، در کنار واکنش‌های عاطفی همدلانه، در قبال درد و ناراحتی «حاضر» دیگران، شخص نسبت به تصویری بزرگ‌تر از ناراحتی مزمن و شرایط زندگی نامطلوب دیگران، واکنش همدلانه پیدا می‌کند. این تصویر ذهنی، مستقل از علائم موقعیتی یا رفتارهای حکایت‌گر شخص دیگر عمل می‌کند و گاهی اوقات بر آن چیره می‌شود. البته، باید توجه داشت که گاه نتیجه این می‌شود که واکنش همدلانه به تصویر زندگی دیگران ممکن است شامل مقدار مشخصی بازداری از واکنش به حالات بالفعل شخص دیگر باشد و در این حالت، شخص نسبتاً به تصویری که از دیگران دارد، واکنش نشان می‌دهد؛ نه به محرک‌هایی که بالفعل توسط او ارائه می‌شوند. نتیجهٔ این رشد اخلاقی در همدلی می‌تواند این باشد که شخص با چنین



بازداری از درگیر شدن سریع، ممکن است پس از آن صرفاً به قابلیت تحریکی بالفعل دیگران واکنش نشان ندهد؛ در این حالت شخص ممکن است درباره زندگی دیگران در ورای موقعیت بالفعلی که دارند، تصویرهایی داشته و به آن فکر کند که این مجموعه در نوع همدلی او تأثیر گذارد. در این صورت، افراد ممکن است به کسانی واکنش همدلانه نشان دهند که برای آنها زندگی ای آکنده از ناراحتی و محرومیت (زندگی همراه با بیماری‌های مزمن، محرومیت عاطفی، فقر اقتصادی) تصور می‌کنند. بر اساس آنچه گفته شد، نمی‌توان از جنبه شناختی که تصویر ذهنی درباره شرایط کلی زندگی دیگران را فراهم آورده و شرط لازم همدلی است، چشم‌پوشی کرد.

در بیان پیوند همدلی با درک و تحقق عدالت کیفری از منظر روان‌شناسی اخلاق، ابتدا می‌توان به تحقیقات لارنس کلبِرگ اشاره کرد. همان‌گونه که اشاره شد، کلبِرگ در بررسی مراحل رشد اخلاقی که از طریق ارائه داستان‌های اخلاقی-حقوقی و سپس انجام مصاحبه به روش بالینی^۱ انجام می‌پذیرفته است و از آنجا که دیدگاه کلبِرگ در تبیین مراحل و سطوح رشد اخلاقی با طرح یک پرسش حقوقی-اخلاقی در زمینه جرائم کیفری و به شکل خاص، داستان اصلی او در یک بزه (جرم دزدی) و مصاحبه با شهروندان در خصوص آن و استحصالی قضاوت‌های ایشان در خصوص تعیین مجرم و مقصر، میزان تقصیر و مجازات، طرح شده و بررسی آن می‌تواند دلالت‌های روشنی در بحث حاضر (تأثیر همدلی در ادراک و احساس مطلوب از عدالت کیفری) داشته باشد. در داستانی که محور اصلی مصاحبه‌های کلبِرگ بود، از مردی به نام «هاینز» سخن به میان می‌آید که همسرش به سرطانی مبتلا بوده و خطر مرگ او را تهدید می‌کرده است؛ زیرا راه درمان خاصی در آن زمان برای او وجود نداشته و در این شرایط، داروی جدیدی کشف می‌شود که احتمال تأثیر آن بالا است، اما متأسفانه داروساز برای آن دارو پول کلانی مطالبه کرده و هاینز با تلاش فراوان تنها نیمی از آن مبلغ را توانسته تهیه کند و داروساز نیز به این مقدار راضی نمی‌شود و در نهایت، هاینز به ناچار دارو را شبانه می‌دزدد. در اینجا کلبِرگ از مصاحبه‌شوندگان سؤال می‌کند که آیا این عمل هاینز صحیح است؟ چرا؟ و اگر پلیس او را دستگیر کرده و به دادگاه تحویل دهد، قاضی چگونه باید او را محاکمه کند؟ کلبِرگ پس از طرح این داستان، پاسخ‌های مصاحبه‌شوندگان را جویا می‌شد و بر اساس نوع استدلال در پاسخ‌ها که متکی بر اموری و از جمله توان‌مندی بسیار مهم همدلی بود، میزان رشد اخلاقی افراد را ارزیابی

1. clinical method

می‌کرد. در مصاحبه کلبیگ، نوجوانی به این سؤال که «چرا دزدی دارو خطاست؟» این‌گونه پاسخ داد: «بخاطر این که صاحبان برای دارایی خود زیاد کار می‌کنند و از حاصل آن می‌خواهند تا برای خانواده خود خرج کنند و این عادلانه نیست، آنها از خودشان خیلی مایه می‌گذارند و برای استفاده از نتیجه تلاش خود برنامه‌ریزی می‌کنند، ولی بعدش همه چیز را از دست می‌دهند». چنین پاسخی مبتنی بر همدلی شناختی است که پیش از این بدان اشاره شد و بر اساس آن برای اینکه همدلی مشاهده‌کننده تحریک شود، نیازی به حضور قربانی نیست. هنگامی که مشاهده‌کننده شرایط قربانی را تصور می‌کند و وقتی دربارهٔ محرومیت‌های دیگران تأمل شود، همدلی می‌تواند برانگیخته شود.

همدلی و عدالت کیفری

پس از تبیین شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب و نیز بیان ماهیت همدلی و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن، نوبت به بررسی رابطهٔ همدلی با درک و تحقق اصول عدالت کیفری مطلوب می‌رسد. پیش از ورود به این بحث، توجه به دو نکته ضروری است: نخست آنکه همانگونه که در مباحث پیشین اشاره شد، همدلی هم با درک و تحقق اصول عدالت کیفری مرتبط است و هم با ساز و کارهای جزئی پیاده‌سازی عدالت کیفری مطلوب، نظیر ایجاد ملاقات بین بزه‌کار و بزه‌دیده، از طریق مکانیزم‌های مواجهه و کنفرانس جهت کاستن از اضطراب‌ها و ترس بزه‌دیده و تقویت حس گذشت یا آگاه‌سازی عمیق بزه‌کار از نتایج عمل بزه‌کارانه‌اش با مشاهدهٔ عینی نتایج خواسته یا ناخواسته اقدامات، که این همه بدون همدلی از طریق مکانیزم‌هایی که در بخش پیشین تبیین شد، ممکن نیست. در این میان آنچه در اینجا بررسی می‌شود، ارتباط همدلی اخلاقی با درک و تحقق اصول عدالت کیفری است و نه ارتباط همدلی با ساز و کارهای عدالت ترمیمی نظیر مواجهه بزه‌دیده با مجرم و نظیر آن که خود موضوع تحقیقی مستقل است. دوم آن که اگر شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب را مرور کنیم، متوجه خواهیم شد که آگاهی و التزام نظام قضایی نسبت به این شاخصه‌ها به تنهایی و بدون مشارکت تمامی شهروندان یک جامعه، نمی‌تواند تحقق عدالت کیفری مطلوب را تضمین کند؛ زیرا گذشته از آن که شناخت عموم شهروندان از مؤلفه‌های عدالت کیفری مطلوب و به تبع آن، انتظارات ایشان از نظام قضایی و آحاد جامعه برای التزام به آن، خود بسترساز تحقق عدالت کیفری است، در بسیاری موارد



شهروندان به صورت مستقیم و مبادرتاً درگیر با فرایندهای نظام کیفری هستند که در عموم این موارد، عنصر همدلی در درک و پیاده‌سازی عدالت کیفری مطلوب تأثیرگذار است. باید توجه داشت یکی از موانع اساسی در تحقق عدالت کیفری مطلوب، مقهور بودن انسان‌ها در اثر دواعی خودگروانه است و همدلی می‌تواند با درک نیازهای دیگران از طریق درک موقعیت ایشان انسان را به لحاظ شناختی و عاطفی از خودمحوری عبور داده و زمینه توجه به مصالح عام و نیازهای دیگران را فراهم آورد.

در مباحث پیشین و در تبیین شاخصه‌های عدالت کیفری مطلوب، هشت محور اصلی ذکر شد که چهار اصل زیر که همدلی در تحقق آنها نقش اساسی دارد، تضمین‌کننده بخش عمده‌ای از محورهای مذکور است.

۱. حفظ کرامت انسانی

لزوم حفظ کرامت انسانی، یک اصل اساسی و مؤلفه‌ای تأثیرگذار در مباحث فلسفه حقوق است. این عنصر از معدود مبانی انسان‌شناختی است که به صورت مشترک در مبانی فلسفی حقوق در سکولاریسم و اصول کلی اخلاق و حقوق دینی، البته، با دو جهت‌گیری متفاوت پذیرفته شده است و همواره در طول تاریخ و در فرایند اندیشه‌ورزی‌های حقوقی تأثیر خود را بر سیاست‌ها، قواعد و قوانین حقوقی بجا گذاشته است و صاحب‌نظران در تعارض مسائل و مصالح حقوقی با یک‌دیگر هنگامی که یک پای تعارض «کرامت انسانی» بوده است، همواره جانب آن را گرامی داشته‌اند. در پدیده تحقق جرم، افراد مختلفی درگیر می‌شوند که توجه به حفظ و یا ترمیم کرامت انسانی آنها ضروری است که تحقق مناسب و کارآمد این مهم بدون همدلی میسر نیست. در فرایند شناسایی مجرم و بازجویی‌ها کرامت افرادی که در مظان اتهام هستند در معرض تهدید قرار می‌گیرد و نظام قضایی و قربانیان به جهت هتک حقوق و ضرورت فوریت مواجهه و جبران، گاه به لوازم برخوردهای خود و آسیبی که متوجه کرامت انسانی افراد می‌شود، توجه ندارند. هتک حرمت و زوال کرامت انسانی مجرم در دادگاه می‌تواند از نوع خطابات دادستان و یا قاضی نسبت به او صورت پذیرد. تمسخر، به کار بردن الفاظ توهین‌آمیز، برجسب‌های غیر مستند و غیر حقوقی، نحوه پوشش، نوع همراهی و رفتار مأموران و ضابطان با او در دادگاه و تحقیر مجرم، همه و همه می‌تواند به سقوط شخصیت او نزد خود و جامعه انجامیده و در نهایت،

تحقق عدالت کیفری را دچار آسیب سازد. در اینجا اگر مجریان نظام قضایی - اعم از ضابطان، بازپرسان، قضات و نیز قربانیان - با همدلی تصور کنند که اگر متهم خود ایشان و یا یکی از نزدیکانشان بود، چگونه برخورد خارج از ضوابط و هتک حرمت می توانست به کرامت ایشان لطمه بزند، چنین همدلی ای سدّ راه غلبه احساسات خشمناکه و تعجیل های غیر ضروری خواهد شد. تنها با همدلی است که می توان آسیب های ذهنی و روانی بلندمدتی که ورود اتهام با وجود بیگناهی، اقرارگیری و بازجویی تحت فشار و نظایر آن بر افراد در حال و آینده ایجاد می کند را تصور کرد و خود و دیگران را از چنین برخوردهایی بازداشت. از دیگر سو، بزه کار نیز با همدلی است که می تواند با تصور آسیب هایی که وارد آورده است با دقت درک کند که چگونه حرمت و کرامت قربانی یا قربانیان تحت تأثیر جرم و خطای او هتک شده است و لازم است تا به طریقی جبران شود. در این میان، کرامت و حرمت نزدیکان هر یک از متهمان، مجرمان، قربانیان و حتی شهود ممکن است در معرض آسیب قرار گیرد که اقتضانات نحوه مواجهه با هر یک از این گروه ها تنها با تصور جایگاه و مخاطرات متوجه آنها، از طریق همدلی امکان پذیر است. در سطحی وسیع تر درک شهروندان از ضرورت حفظ احترام و کرامت مجرمان و پرهیز از رفتارهایی که از دائرة مجازات های قانونی فراتر است، یک ضرورت جدی است. شهروندان باید توجه داشته باشند که حفظ انسجام اجتماعی در جامعه ای که ایشان و فرزندانشان در آن خواهان زیستی سالم هستند، در گرو فراهم آوردن زمینه ها برای بازگشت افراد خطاکار به زندگی عادی است و در غیر این صورت و عدم کامیابی در این عادی سازی شرایط، می تواند به چرخه باطلی در تولید جرم و از بین رفتن سرمایه ها و انسجام اجتماعی منجر شود و این درک و اقدامات سلبی و ایجابی متعاقب آن تنها با تصور همدلانه از پیامدهای ناگوار هتک کرامت انسانی برای اشخاص درگیر جرم و کل جامعه میسر است.

۲. اصلاح و تربیت بزه کار

با ملاحظه شاخصه های عدالت کیفری مطلوب، می توان دریافت که از اصول کلی آن، توجه به جنبه هایی است که منجر به اصلاح و تربیت بزه کار، بازگرداندن او به جامعه، جبران خسارت های ناشی از جرم تا حد امکان و در نهایت، پیش گیری از وقوع جرم است که این امور عمدتاً متوجه شخص بزه کار است. فرایندهای تربیت اخلاقی و اجتماعی به جهت پیچیدگی های وجود



انسانی و نیز حضور و امکان تأثیرگذاری عوامل متنوع و متعدد در آن، از دشوارترین عرصه هاست. برخی - از سر ساده‌انگاری - بر این باورند که تنها تنبیه می‌تواند زمینه‌های بزه‌کاری و تکرار آن را از بین ببرد. در این زمینه باید گفت که اگر چه وجود نظام تنبیه و مجازات با لحاظ جنبه‌های تربیتی، امری ضروری در نظام کیفری مطلوب است، اما قطعاً برای اصلاح و تربیت کافی نیست. آنچه برای بزه‌کار سازندگی داشته و می‌تواند مسیر انتخاب‌های آینده او را تغییر دهد، مواجه شدن او با نتایج و آثار عملکرد خود در رابطه با قربانیان جرم و به تبع آن، تحقق شرمساری سازنده است که لزوماً با تنبیه او تحقق نمی‌یابد. امروزه در مباحث روان‌شناسی اخلاق به اثبات رسیده است که تنبیه بیش از آنکه شخص را متوجه آثار کارهای خود کند، او را متمرکز بر آلام خویش می‌سازد که طبیعتاً شرمساری سازنده را به دنبال ندارد.

باید توجه داشت همان‌گونه که توجه به فرایند بازگشت و تربیت شخص بزه‌کار و ضرورت آن منبعث از همدلی جامعه و نظام قضایی با شخص بزه‌کار است تا با تأمل، آینده مخاطره‌آمیز او را تصور کنند، تحقق آن نیز مرهون اتخاذ تکنیک‌های خاصی نظیر نشست‌ها و مواجهه بزه‌کار با قربانیان از سوی دست‌اندرکاران نظام قضایی، جهت تقویت همدلی در شخص بزه‌کار است. در مباحث کیفری، دو نوع شرم برای بزه‌کار تصویر شده است. نخست، «شرمساری انگ‌زننده» یا «تحقیرکننده»^۱ و دیگری، «شرمساری بازگرداننده»^۲. آنچه در عدالت کیفری سزاده اتفاق می‌افتد، شرمساری از نوع اول است که با کرامت انسانی و به تبع آن با عدالت کیفری مطلوب سازگار نیست، ولی در عدالت ترمیمی هدف اصلی شکل‌گیری شرمساری از نوع دوم است که نه تنها با کرامت انسانی تعارض ندارد که سبب رشد و اصلاح شخص مجرم می‌شود. جان‌برایت ویت در بیان مقایسه دو نوع شرمی که یکی در نظام عدالت کیفری سزاده و دیگری در عدالت ترمیمی، تحقق می‌پذیرد بر این باور است که ایجاد شرمساری از طریق بی‌آبرو کردن و سلب حیثیت عمومی و اجتماعی بزه‌کار، منجر به از بین بردن، گسستن و یا دست‌کم تضعیف روابط اخلاقی و معنوی میان بزه‌کار و جامعه می‌شود؛ در حالی که شرمساری مبتنی بر بازپذیری در راستای تقویت روابط اخلاقی و معنوی میان بزه‌کار و جامعه قرار خواهد گرفت. این روش منجر به کنترل بیشتر و مؤثرتر جرم خواهد شد و بزه‌کار را وادار تا بار دیگر تلاش کند تا به عنوان شهروندی بهنجار و مطیع قانون در آید (غلامی، ۱۳۸۸، ص ۶۳).

1. stigmatic shaming
2. reintegrative shaming

یکی از عوامل مهم در این که پس از انجام بزه، وضعیت به حالت پیشین برگردد، آن است که همه کسانی که به نوعی درگیر با بزه هستند خواه در قالب بزه‌کار و یا در نقش بزه‌دیده و یا اطرفیانی که به جهت ارتباط با این دو طرف، متأثر از بزه‌کاری هستند، بتوانند جایگاه و موقعیت طرف‌های درگیر را کاملاً درک کنند. به عبارت دیگر، بزه‌دیده و کسانی که همراه او از بزه متأثر شده‌اند بتوانند شرایط و ویژگی‌های شخص بزه‌کار و محیط پیرامونی او را درک کنند و از طرف دیگر، بزه‌کار نیز با ملاحظه عینی شرایط و موقعیتی که برای بزه‌دیده و اطرفیان او ایجاد کرده است در جریان وضعیت دشوار ایشان قرار گیرد. بدیهی است که بازگشت به شرایط اولیه و طبیعی، مرهون قضاوت‌های صحیح افراد نسبت به یک‌دیگر است و این مهم هنگامی تحقق می‌یابد که اطراف درگیر در یک امر بتوانند - با همدلی - شرایط و موقعیت طرف مقابل را درک کنند. با ملاقات رو در رو بین بزه‌کار و قربانی جرم، اشخاص می‌توانند با توانایی بیشتری خود را جای دیگری بگذارند و از «انتخاب دیدگاه دیگری» که به واسطه همدلی پدید می‌آید، می‌توان به عنوان مهم‌ترین عنصر تسهیل‌کننده روابط اجتماعی یاد کرد. تحقق چنین ادراک و حسّی - در زمینه عدالت کیفری - زمینه گذشت و بخشش را برای بزه‌دیده و آمادگی و انگیزه کافی برای جبران و ترمیم را توسط بزه‌کار فراهم می‌آورد.

۳. جبران

موارد پیش‌گفته آسیب‌های بزه‌دیدگان عمدتاً ناظر به آثار مثبت همدلی بر فرد بزه‌کار برای ترمیم شخصیت او بود، اما بدیهی است که در غالب موارد وقوع بزه آثار منفی روحی - روانی بر بزه‌دیده نیز می‌گذارد که فرایندهای عدالت کیفری مطلوب، از طریق همدلی، می‌تواند آثار مفیدی جهت ترمیم برخی از این آثار منفی داشته باشد. نکته قابل توجه این است که اینجا هم در رفع این آسیب‌ها - افزون بر همدلی بزه‌کار - همدلی بزه‌دیده نیز نقش اساسی دارد. دامنه آسیب‌هایی که متوجه قربانی جرم شده است می‌تواند وسیع و از جهات مختلف باشد؛ نظیر آسیب مالی، فقدان احساس امنیت، احساس ناتوانی در محافظت از حقوقش. برخی از آثار نامطلوب پیش‌گفته - نظیر خسارت مالی - تا اندازه‌ای و تنها از طریق جبران عینی و عملی آسیب، برطرف می‌شود. اما برخی دیگر از آسیب‌ها نظیر آسیب‌های روحی و یا نظیر احساس امنیت، تنها با حسّ همدلی قابل اصلاح و ترمیم‌اند. یکی از این موارد، هراس نهادینه شده است؛ زیرا بزه‌دیده به جهت آنکه در مواردی از بزه‌کار هیولایی ترسناک در ذهن خود می‌سازد و آن را به بسیاری از افراد جامعه تعمیم می‌دهد،



عملاً در یک هراس نهادینه شده عمیق فرو می‌رود که زمینه ارتباط مناسب با افراد جامعه را از او سلب می‌کند. اما اگر قربانی جرم، در شرایطی مناسب، مواجهه‌ای سازنده با بزه‌کار داشته باشد، با همدلی و از طریق درک شرایط دردناک و مشکلات عدیده بزه‌کار، متوجه خواهد شد که او حیثاً فردی عادی است که در اثر فشارهای درونی و محیطی در حالتی نادر مرتکب جرم شده است؛ چنین حسی زمینه را فراهم می‌سازد تا آن خیالات و توهمات ترسناک برای بزه‌دیده که مانع از حضور همراه با احساس امنیت او در جامعه می‌شود، مرتفع گردیده و روحیه شخص به لحاظ احساس عدم امنیت ترمیم شود.

۴. تقویت احساس مشارکت جویی شهروندان در حل و فصل مسائل اجتماعی

در بخش‌های پیشین، بیان شد که عدالت کیفری مطلوب باید واجد فرایندی باشد که در آن تلاش می‌شود تا حد امکان مشارکت همه کسانی که می‌توانند به طریق جمعی نسبت به فرایند رسیدگی به جرم و مجازات، توجه به صدمات و زیان‌ها و جبران آنها، و تأمین نیازها و تعهدات جهت التیام بخشیدن و بهبود امور به اندازه‌ای که ممکن است، اقدام نمایند، جلب شود. ترمیم مناسب آثار جرم، با مشارکت جویی و تقویت عنصر اختیار و اراده در افراد و جامعه برای مواجهه با بزه - به جای تمرکز بر نظم دیوانسالارانه - و از بالا به پایین تحقق می‌یابد و این یکی از شاخصه های عدالت کیفری مطلوب است که تنها با حس همدلی شهروندان پدید می‌آید. در این نظام - بر خلاف سیستم‌های خشک و اداری - جامعه محلی، خویشان، بستگان و اطرافیان دیگر نظاره گر نیستند و در این میان حتی بزه‌دیده در فرایند رسیدگی و حل و فصل اختلاف حضور دارد و مشارکت می‌جوید و بزه‌کار نیز با اطلاع از نتایج غیر قابل قبول بزه، عملاً به صورت داوطلبانه در جبران خسارات مادی و معنوی درگیر می‌شود؛ این همه سبب می‌شود که جامعه در مقابل وقوع بزه منفعل و بی‌اثر نباشد و همین امر سبب شادابی، نشاط و رشد و پویایی محیط اجتماعی می‌شود. اهمیت و ترجیح این روند هنگامی روشن می‌شود که تصور کنیم اگر تمام فرایند رسیدگی به جرم را در «فرو آمدن چکش چوبی قاضی بر روی میز» و اختتام پرونده یک بزه در قالبی اقتدارجویانه و یک‌طرفه از سوی حاکمیت منحصر شود، چه سرنوشتی برای اصلاح بزه‌کار و ترمیم آسیب‌های بزه‌دیده در انتظار است و در مقابل، با فرایند نرم و مشارکت‌جویانه چگونه در یک فرایند تدریجی و مستمر با درگیر کردن بزه‌کار در جبران خسارت‌های مادی و معنوی توسط افراد عادی جامعه آسیب‌ها برطرف می‌شود. در حقیقت، با همدلی و مشارکت شهروندان، نه مانند

رویکرد سزادهی اقتدار حاکمیت جایگزین تمام احساسات و اختیارات بزه‌دیده می‌شود تا دولت در مقام وکیل‌ی که موکل خود را عزل کرده ظاهر شود تا بدون آنکه به نقش متضرر واقعی توجه کند، صرفاً به دنبال مجازات فوری و قاطع باشد و نه همچون رویکرد مبتنی بر اصلاح و تربیت، مشکلات روحی شخص بزه‌دیده و جامعه آسیب‌دیده را مورد غفلت قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

بزه‌کاری و ارتکاب جرم، نظم جامعه را به جهت نقض هنجارهای پذیرفته شده دچار آسیب می‌سازد و نظام کیفری وظیفه دارد که بر اساس معیارهای تعریف شده در عدالت کیفری، افزون بر مقابله با جرم، وضعیت موجود را ترمیم کند. با بررسی تاریخچه نظام‌های کیفری در جوامع مختلف می‌توان به روشنی دریافت که شیوه‌های مواجهه با جرم در طول تاریخ دچار تحولاتی اساسی شده و رویکردهای مختلفی با سیری تکاملی برای تحقق عدالت کیفری پدید آمده‌اند و در نهایت، امروزه وفاقی عمومی وجود دارد که عدالت کیفری مطلوب هنگامی تحقق می‌یابد که اصولی نظیر حفظ کرامت انسانی، اصلاح بزه‌کار، ترمیم آسیب‌های مادی و معنوی قربانیان مورد توجه قرار گیرد، اما به جهت شرایط دشوار و غیر عادی ایجاد شده در اثر ارتکاب جرم، زمینه‌های تحفظ و توجه به اصول مذکور در کسانی که به نوعی درگیر با پدیده جرم هستند، تضعیف می‌شود. برای مثال، بزه‌دیده - متأثر از آسیب‌های وارده بر او - بیش از آنکه به مصالح پایدار فردی و جمعی در شناسایی جرم و مجرم و مقابله با آنها فکر کند، در صدد التیام دردهای خویش است. بزه‌کار نیز در بسیاری مواقع - فارغ از آنکه چه شرایط دشواری برای قربانی و نظم و امنیت جامعه ایجاد کرده است - بر رفع یا کاهش مسئولیت و مجازات از خویش متمرکز است. در نظام کیفری نیز ممکن است - به جهت اهتمام بر برخورد سریع و عبرت‌آموز و گاه به جهت تراکم کاری - به اصول مهمی چون کرامت انسانی، اصلاح بزه‌کار، ترمیم آسیب‌های مادی و معنوی قربانیان توجه کافی نشود. همین دواعی که مانع تحقق عدالت کیفری مطلوب‌اند - به شکل‌هایی مشابه - ممکن است در اطرافیان درگیر در پدیده جرم و حتی بدنه جامعه نیز وجود داشته باشد.

در این میان اگر چه ساز و کارهای قانونی در قالب‌های شکلی و محتوایی می‌تواند تا اندازه‌ای زمینه التزام به اصول مذکور را فراهم آورد، اما در بسیاری موارد فشار شرایط محیطی و عاطفی به گونه‌ای است که ساز و کارهای قانونی در غیاب عناصر اخلاقی، فاقد کارآمدی لازم برای





تحقق اصول مذکور است. در میان عناصر اخلاقی، مهم‌ترین عاملی که به نحو شرط لازم و نه کافی می‌تواند با این با این فشارها مقابله کند، نهادینه شدن عنصر «همدلی» از طریق ایجاد بسترهای تربیتی آن در عرصه‌های شناختی، عاطفی و مهارتی است. یکی از موانع اساسی در تحقق عدالت کیفری مطلوب، مقهور بودن انسان‌ها در اثر دواعی خودگروانه است و همدلی می‌تواند با درک نیازهای دیگران از طریق درک موقعیت ایشان انسان را به لحاظ شناختی و عاطفی از خودمحوری عبور داده و زمینه توجه به مصالح عام و نیازهای دیگران را فراهم آورد. اگر در عدالت کیفری مطلوب، حفظ کرامت انسانی یک اصل است، بزه‌کار با توجه همدلانه شناختی می‌تواند به درک آسیب‌هایی مادی و معنوی وارد شده بر قربانی و اطرافیانش و نقض کرامت انسانی او وقوف یابد و در صدد جبران آن برآید و متقابلاً بزه‌دیده نیز می‌تواند با نگاه همدلانه به میزان قصور و تقصیر بزه‌کار و توجه به گذشته، حال و آینده او - به رغم رنج‌های متحمل شده و با فاصله گرفتن از انگیزه‌های انتقام‌جویانه - موضعی اصلاحی و انسانی در جهت حفظ کرامت او و اطرافیانش اتخاذ کند. بی‌شک، این همه تنها با فراهم آمدن مهارت‌های همدلی کردن و نهادینه شدن آن میسر می‌شود. حفظ کرامت بزه‌کار و بزه‌دیده و اطرافیان آنها از سوی نظام قضایی و شهروندان - که تحت تأثیر ضرورت مقابله سریع و عبرت‌آموز با هنجارشکنی و یا احیاناً رفع مسئولیت از خود هستند - نیز بدون دقت نظر همدلانه در موقعیت دشوار آنها ممکن نیست. همین فرایندهای همدلانه برای تحقق دیگر اصول عدالت کیفری نظیر اصلاح بزه‌کار، ترمیم آسیب‌های مادی و معنوی قربانیان نیز گریزناپذیر است.

فهرست منابع

- ابن فارس، احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دار الفکر للطباعة.
- افرام بستانی، فؤاد. (۱۳۷۶). فرهنگ ابجدی الفبایی عربی - فارسی. (ترجمه: رضا مهیار). تهران: اسلامی.
- امیدی، جلیل. (۱۳۸۸). سنت نبوی و عدالت کیفری. فصلنامه حقوقی. ۳۹ (۴)، ۲۱-۳۴.
- بریث ویت، جان. (۱۳۸۵). عدالت ترمیمی. (ترجمه: مهرداد رایجیان اصلی). فصلنامه تحقیقات

حقوقی ۹۰ (۴۳)، ۵۷۰-۵۲۱.

پرادل، جان. (۱۳۸۸). تاریخ اندیشه‌های کیفری. (ترجمه: علی حسین ابرندآبادی). تهران: انتشارات سازمان سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

تثوفیل، میک. (۱۳۷۳). تاریخ حقوق بین‌النهرین باستان. (ترجمه: کامیار عبدی). تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.

جعفری، فریدون. (۱۳۹۲). عدالت کیفری از دیدگاه علوی. پژوهشنامه نهج البلاغه. ۱ (۴)، ۳۲-۱۹.

زهر، هوارد. (۱۳۸۳). کتاب کوچک عدالت ترمیمی. (ترجمه: حسین غلامی). تهران: انتشارات مجد. ساریخانی، عادل؛ خاقانی اصفهانی، مهدی. (۱۳۹۱). نقد عدالت کیفری ترمیمی در گفتمان

جرم‌شناسی غربی از منظر سیاست جنایی قرآن کریم، فصلنامه پژوهش‌های زبانشناختی قرآن. ۱ (۱)، ۶۴-۴۹.

شاملو، باقر؛ پاک‌تیت، مصطفی. (۱۳۹۴). افتراقی شدن سیاست کیفری در پرتو پارادایم اثباتی و چالش‌های پیش روی آن در برخورد با رویکردهای نوین. نشریه مطالعات حقوق تطبیقی.

(۱)۶، ۲۲۶-۲۰۱.

شرف‌الدین حسینی استرآبادی، علی. (۱۳۹۸). تاویل الآیات الظاهره فی فضایل العتره الطاهره. (ترجمه: سیدمحمد رضوی). مؤسسه انتشارات امیر کبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

طارمی، محمد حسین. (۱۳۸۸). عدالت قضایی و جرائم پیرامونی. نگاه حوزه. (۲۶۳)، ۸-۲۶. غلامی، حسین. (۱۳۸۲). عدالت ترمیمی، اصول و روش‌ها. پژوهش‌های دانش انتظامی. ۲ (۱۹)، ۵۵-۳۶.

غلامی، حسین. (۱۳۸۸). شرم و پیش‌گیری از تکرار جرم. فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم. ۴ (۱۰)، ۵۸-۵۱.

غلامی، حسین؛ نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۷۸). نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم. فصلنامه مدرس علوم انسانی. ۴ (۱۳)، ۹۷-۱۱۲.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ ق). القاموس المحیط. (ج ۴). بیروت: دار الکتب العلمیه. فیض، علیرضا. (۱۳۹۰). مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی. (ج ۱). تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فیلیزولا، ژینا؛ ژرار، لوپز. (۱۳۷۹). بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی. (ترجمه: روح‌الله کرد علیوند و احمد محمدی). تهران: انتشارات مجد.



کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۷). الکافی. قم: انتشارات مؤسسه دارالحدیث.

مرادی، امیر؛ بادالهیان، مهدی؛ مرادیان، سجاد. (۱۳۹۵). افق‌های عدالت ترمیمی؛ رهیافتی اسلامی، فصلنامه دادرسی. ۲۰ (۱۱۸)، ۱۹-۲۷.

نجفی ابراندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۱). درآمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری: فرصت‌ها و چالش‌ها. ماهنامه قضاوت. ۱۱ (۷۷)، ۵۲-۵۴.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۸۳). از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی. فصلنامه قضاوت. ۳ (۲۶)، ۱۸-۲۸.

واعظی، احمد. (۱۳۸۳). عدالت اجتماعی و مسائل آن، فصلنامه قیسات. ۹ (۳۳)، ۱۸۹-۲۰۸.

ولیدی، محمد صالح. (۱۳۹۴). حقوق جزای عمومی. (ج ۱). تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

هرزبرالساداتی، هانیه؛ حبیب‌زاده، محمد جعفر. (۱۳۹۳). عدالت اجتماعی و عدالت کیفری؛ جدایی یا پیوند. فصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری. ۱۱ (۸)، ۲۵-۵۴.



- Beccaria, C. marchese di. (1963). *On Crimes and Punishments* (Palouse Henry, Trans.). Indianapolis, Boob-Mertill.
- Hoebel, E. A. (1954). *The Law of Primitive Man: A Study in Comparative Legal Dynamics*. Cambridge: Harvard University Press.
- Hoffman, M. L. (2000). *Empathy and Moral Development: Implications for Caring and Justice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Siegel, L. J., & Senna, J. J. (2008). *Introduction to Criminal Justice* (11th edition). Wadsworth Publishing.
- Rutherford, A. (2001). *Criminal Justice Choices: What is Criminal Justice For?* Institute of London: Public Policy Research.